

Handwritten notes on the right margin of the right page.

در خانه مشک به نام که میسوی	زیر سر چو در فراغت چه میسوی
خوار آید و شفاعت چه میسوی	در کاش که سوزد نفس خودت
در آفتاب روز قیامت چه میسوی	گیرم بریزم جگر بریجا که بخیزد
با و تخم صغیف حفاصه چه میسوی	دیدم زانست بر سر زور با بخت
از گردش سپهر کجایت چه میسوی	پیمان اختیار اندازد دست خود کنی
باز هر جا بنکذاز قناعت چه میسوی	شکر در انظار تو خوشتر کنی
در کوه ساسن سلامت	اعتصام شبیه با دل که بر سینه
صحبت مؤثر است طیب در اوست	
صاحب با بل صومعه صحبت هم مینمی	
در سنبله که نظر کنی	بزرگراه که گذر من مشو کنی
در امبار سنگ آرزو کنی	استاد است که گفت من تو کنی
خود کار خلق بر تو کفو کنی	از این نظر تو سخن چند میجو کنی
از سر به که رخسار لبر تو کنی	تا بر سر در زانماند تا بیخ
افتادگی شمارا که تو بر سوز کنی	معراج دهن خلق روز ز تو کنی
در مشت خاک است که تو بر سوز کنی	ای چه بنفشد که تو زینش دعا او کنی
در هیچ صیقلی ناز مانع نیست	
صاحب تو خنجره را خون و منو کنی	
بسر چشم و چشمی تو بنیادار	غم دور دور بر خوش ما کجا داری
تو در دست کجا ظرف جام	ترا با ما در تصور از هیچ آموزد
رخسار رنگت سمنده که بر بار دار	ز برف و باد کرده مهر تو بزم روی
کجاست مهور از آتش زور بر بار دار	دل جمال مرا سینه سخت میسوزد

بس چو جان در پرتک بر او نهد	به نیست طبعه طوفان بنماند اولار
کعبه غنچه تصور مرا که گویشم	تو از نجاب همه منبذم قبایدار
غمم که فتنه کند چه میجو خ صاحب	
ز خانه که گدازت به که گدازت	
کاش در بار و جوی بر می بینم	کجا که سرست چرخ سما که بر بدی
اینگه میسوزم بین از در مشرکم	کاه کست و گاه با چنگ لب کبیر
باک ایمانم خرد بر رخ دارد و بر نه	با تو در خلدت سر رفتم فتنه کن
با لب من صحبت نیست خار نه	با تو فتنه کس در نه کبیر من خواهم
کونکایم بر ما چو عینا ایضاً او	رشته خار با زبانم عوینم بر میجو
بنده نهادم از کس بر دست با هم شرم	بجای از خلق او مرم هم تو بر میجو
ز خود روزگار نماند خنجره که در سخن	ازین کار از کس روزگار بر میجو
کافر بودم که با تو میگویم بیک مسخار	ایضا امر روز از تو فتنم که فتنم
ای خدا تا ترسی بر صاحب من میکانست	عشق ز تو فار گدازد از فتنم سیدم
در رحمت آسید که گوئیدم بجایم خرد	
خند دور کاش صاحب ز بر کس گوئیدم	
خدا بجانم ز ناله پیچیدم خورشید	با منم بر روزن ز راه سرم تا بنشور
تا تو مریض و شعرا از کس که در جیب	بود تو صفا از کس بیایم ز لیسما بنشور
کوه در در صد که اختیار افشاده است	با کس بیایم که حرفت گمرا تا بنشور
کوش خود را چو بر زینکس کلمه داغ	از ایوان زلف است از کس تا بنشور
کوی تو همه چو چینه بر در و در و در	راه تو از منم بر بشمار فتنه ما بنشور
سطحی از چرخ گفت گزار نامزد او	خود تو را از زار با ما بنشور
کافر از بیت را بعد در مشرب بنشور	دختر دنیا را بنهار از این دنیا

Handwritten notes on the left margin of the right page.

Handwritten notes on the left margin of the left page.